

# وقایع اسپانیا: یک درس تروتسکیستی

برگرفته از: **Internationalist Communist Review** شماره ۱۲

(متن اصلی در شماره دوم نشریه "اکتبر" سال ۱۹۳۸ به فرانسوی چاپ شده بود)

ترجمه - م. شهرام

همه می‌پذیرند که جنگ در اسپانیا لحظه سرنوشت‌سازی در پالایش مواضع سیاسی‌ای که جنبش کارگران تاکنون با آن مواجه شده را به نمایش می‌گذارد. در واقع، جوهر درونی و عملکرد عینی کلیه جریان‌های مدعی ریشه‌دار بودن در پرولتاریا، با آن جنگ نمایان شد و خطوط تمایز مابین گروه‌های متفاوت بطور قطع با نعره هزاران کارگر مدفون در خاک "آیبرا" تبرک شد.

اینک، زمان «درس‌ها»ست اما فقط درس‌های طبقاتی. برای اینکه پیدایش یک حزب انقلابی آتی در جنگ امپریالیستی به زوال نرود باید برخی سلاح‌های ایدئولوژیکی را از کشتار گسترده رها سازیم. چنین کاری، تحلیل تاریخی را، هر کسی نمی‌تواند انجام دهد. اوضاع آن و جایگاهی که بر آن قرار گرفته پیشاپیش تنها آن سازمان‌هایی را تعیین کرده که در مأموریت خود شکست نخورده و پرچم انقلاب را در مقابل جنگ امپریالیستی برافراشته‌اند. این جوهر طبقاتی است که به آنها هم اجازه این تحلیل را می‌دهد و هم این امکان را که از لحاظ سیاسی به یک راه حل پیشرو دست یابند.

تروتسکی آشکارا خود را در بحث‌های مسئله اسپانیا دخالت داده است. او با نام "کراس" Crux این کار را به همان "درخشانی" انجام داد که زمانی، با پلمیک‌های ژرفش، علیه "چپ‌های افراطی" یا "آنارشویست‌های" کرونشتاد انجام داده بود. البته بخوبی معلوم است که ما از مارکسیسم، و فراتر از آن، از انقلاب مداوم چیزی نمی‌دانیم، در حالیکه تروتسکی به تنهایی همه چیز را می‌بیند، می‌داند و می‌تواند «آخرین اخطارها»یش را بر سر آن خائنینی شلیک کند که به عوض پیوند جنگ و انقلاب، خود را در "جبهه خلق" Popular Front علیه کارگران متحد می‌کنند (آیا اینطوری نیست آقای آنارشویست؟).

با این توضیحات، بررسی مسائلی که با جنگ اسپانیا مطرح شد را شروع می‌کنیم و با پاسخ‌های طبقاتی به این مواضع، با جنبش تروتسکیستی و خود تروتسکی روبرو می‌شویم. مرد سابقاً بزرگمان، ما را خواهد بخشید اگر در

خصوص وی اجازه این کار را بخود می‌دهیم ولی هنگامیکه کسی به منافع طبقه کارگر خیانت می‌کند تنها سزاوار خفت است حتی اگر یکی از معماران انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ بوده باشد.

\*\*\*

"جناح‌های چپ" تنها سازمان‌هایی در جنبش کارگری بوده‌اند که با استفاده از معیار طبقاتی در بررسی دلایل اشکالات دمکراسی بورژوایی کوشیده‌اند. این جناح‌ها علیه انحطاط اندیشه‌لنین عکس‌العمل نشان داده و این اندیشه را در رابطه تاکتیکی‌اش نسبت به دمکراسی بورژوایی، انقلابی ارزیابی کرده‌اند، که نه از لحاظ نظری قطعی بوده و نه اینکه یک حد بینابین بین جناح‌های مختلف بوده است. استراتژیست‌های دیگر فکر می‌کنند که خط‌مشی آنها به «اثبات» رسیده و اشتباهاً بر این باورند که لنین همیشه نهان گشتن در پس مواضع بیتابینی را توصیه کرده است. در حالی که ارتجاع کاپیتالیستی کل جامعه را درمی‌نورد آنها به همان اندازه به دمکراسی بورژوایی مربوط می‌شوند که به دمکراسی پرولتری. تروتسکی مشابهاً با استفاده از «شاه‌کلید» «انقلاب مداوم» شگرد دیگری از این قبیل را بکار می‌گیرد، با این گمان که متد انقلابی را چند مرحله بالاتر می‌برد تا بالاخره در قیام نتیجه بخشد. صحبت ما درباره‌ی سانتیست‌ها یا سوسیالیست‌ها که مجبور شدند تا مرز حمایت از حاکمیت دمکراتیک کاپیتالیسم - برخی در ۱۹۱۴ و بقیه با پیروزی استالینسم - پیش بروند، نیست.

بکرات اثبات کرده‌ایم که آزادی‌های کسب شده توسط پرولتاریا و «آزادی‌های دمکراتیک» دو نظریه متضاد هستند که با مرز طبقاتی از هم جدا شده‌اند. کارگران در دفاع از مطبوعاتشان و تشکلاتشان به همراهی با دمکراسی بورژوایی برنخواسته‌اند اما راهی مستقل را برای پیروزی انتخاب کرده‌اند. بی‌معنی خواهد بود که اینجا دوباره به همان موضوع برگردیم. مسئله اینجاست که در طی دو جنگ و سلسله حوادث، بحث و گفتگوها خاصیت خود را از دست می‌دهند. جنبش تروتسکیستی، علیرغم زیرکی‌های انقلاب مداوم، به طرف دیگر سنگر کله‌معلق زده است. مسلماً این تنها نه یک مشکل بلکه ترکیبی از مشکلات بوده که اثبات نمود تروتسکیسم بر روی نکات اصلی مکتب مارکسیستی (دولت، طبقه، حزب، دیکتاتوری پرولتاریا، مرحله انتقالی) فراتر از آن که در ادامه لنین باشد به تجربه‌گرایی پیش‌رفته و کار بلشویکها را بمانند یک کاریکاتور به انحطاط کشانده است. وقایع اسپانیا نیازمند توضیحاتی است. حقایقی که مقدم بر وقایع بودند. به هنگام جنگ اتیوپی معیار بکار برده شده توسط تروتسکی، انتخاب ضعیف‌ترین حریف ارتجاعی بود همانگونه که در اسپانیا "کابالیرو" Caballero بر "فرانکو" ترجیح داده شد و در نتیجه مبارزات پرولتری بدان جبهه منتقل گشت. چرا؟

بین‌الملل چهار در صدد راهنمایی کردن با «معیارهای ماتریالیستی» بوده و اینکه «اگر (تروتسکیست‌ها) برای مثال از اتیوپی علی‌رغم برده‌داری که در آنجا عمل می‌شود و علی‌رغم اینکه دارای یک رژیم سیاسی وحشی است، حمایت کرده‌اند؛ اولاً بخاطر این است که یک دولت ملی مستقل برای یک کشور پیش‌سرمایه‌داری یک مرحله تاریخی مترقی است، دوماً به علت اینکه شکست ایتالیا به معنای آغاز ازهم‌پاشی رژیم کاپیتالیستی است.» ( Quatrieme Internationale، شماره ۱، صفحه ۹)

ما می‌دانیم که چه رخ داده است! این «معیار ماتریالیستی» اجازهٔ بسیج کارگران برای جنگ را داده است. «انقلاب مداوم» خود را نشان نداد چرا که ایام معجزه‌علیرغم افسون‌های تروتسکیست‌ها مدتها پیش سپری شده است. اسپانیا باید به مثابه کاربست این طرح در یک مقیاس عظیم مشاهده شود: دولت ملی مستقل (آلت دست امپریالیسم بریتانیا) می‌بایست با دولت دمکراتیک عوض می‌شد. از کارگران درخواست شد به منظور دفاع از «آزادی‌ها» (حتی آزادی آنتی-فاشیست‌های زندانی در بارسلونا) به موازات دمکراسی کار کنند، و البته بدون فراموشی انقلاب مداوم که به نام "مسئله کورنیلوف" Kornilov Affair قرار بود به آنها پیروزی‌شان را بدهد. اینجا باید نگاهی دقیقتر به مسائل بیندازیم.

"مرکز بین‌الملل چهارم" (The Centre for the Forth International) رسماً در جولای ۱۹۳۶، پس از اخراج تروتسکیست‌ها از "بین‌الملل دوم" و احیای مجدد "لیگ کمونیست‌های بین‌المللی" تشکیل شد. مطمئناً این عجیب‌ترین ترکیبی است که تابحال دیده‌ایم. نتیجهٔ وصلت تروتسکی و گروه‌های چپ سوسیالیست آیا می‌توانست چیزی بجز یک هیولای بی‌سر و بی‌پا از آب در آید؟

مهمترین بخش‌ها سریعاً مشهور شدند و از اینرو خشم تروتسکی را جلب کردند. بخش بلژیک به یک کشیش، Van Zeeland، که در مقایسه با Degrelle کمتر اهریمن می‌نمود، رأی داد. بخش دانمارک رسماً مدافع «پووم» (POUM) شده، و بخش فرانسه که در جولای ۱۹۳۶ به اینچنین موضعی گرایش داشت، بی‌فوت وقت، دیپلمات‌مابانه دیدگاهش را عوض نمود. اپرا-کمیک بین‌الملل چهارم قرار بود در طول جنگ اسپانیا با ابتکار عمل برجسته، خود را به اغوش ضدفاشیست‌های ثابت قدم پرت کند.

مسئله چگونه طرح شد؟ کارگران بارسلونا با برپایی یک نبرد طبقاتی به فرانکو ضربه وارد آوردند. احزاب کارگران، خودشان را به زرهی در حفاظت از دولت کاپیتالیستی تبدیل کرده و کارگران را به میدان جنگ روانه کردند. داد و فریاد جهانی، «حمله به فرانکو» بود و می‌بایست بدون هیچ لطمه‌ای به آن جنگ، رفرم‌های اجتماعی را درک کرد

«تا انقلاب شود». مسئله اصلی، یعنی دولت، با تردستی به کناری گذاشته شد. این فقط ظاهر قضیه نبود. تروتسکی در این هنگام به شکرانه توجهات وزرای سوسیالیست «دمکرات» نروژ مجبور بود زبانش را گاز بگیرد ۳. پس از آن بود که جنبش تروتسکیستی با حرکت در امتداد پووم و آنارشئیستها، با سر به سنگ خورد. دستور این بود که وارد پووم شده و با فعالیت در آن، جهت اش را به چپ تغییر دهند. فقط خیلی بعدترها بود که نابودی دولت به خاطر آورده شد.

شیادان فرانسوی و بلژیکی یک کلمه اعتراضی هم بر زبان نیاورید. می توانیم به نوشته های خودتان اشاره کنیم، اگر مایل هستید که انتقادمان از شما و مواضع تان را اثبات کنیم.

تروتسکی سرانجام به صحبت در می آید. مؤلف انقلاب مداوم، بالهای عقاب ماندش را از دست داده و اینک فقط به یک اردک مزرعه می ماند. جوهره مصاحبه اش این بود که به انانی که از ارتش جمهوریخواهان حمایت نمی کنند لقب ترسو بدهد. سپس به توجیه نظری آقای کراکس، شبیحی از "گارف" نامی (Gurov) که در ۱۹۳۲ امکان پیروزی بر هیتلر حتی به همراهی "تالمن" ۴ (Thalman) را پیش بینی کرده بود، می رسیم.

«پیروزی کابالرو بر فرانکو امکان پذیر است!» این جمله در آغاز ۱۹۳۷ پس از «خیانت های» سران ارتش جمهوریخواه که در جبهه های متفاوت در لنگ کردن فرانکو ناکام مانده بودند، نوشته شده است. اگر قرار است که حقیقتاً بدانیم جریان چیست، باید همچنین نگاهی به این موضع «ما بایستی با تمام قدرت به قوای جمهوریخواهان کمک کنیم» بیندازیم. اه، چیزی برای ترس وجود ندارد! آقای کراکس بدنبال پیروزی جمهوریخواهان نیست بلکه انقلاب را در مد نظر دارد. تئوری انقلاب مداوم در جلو ما آماده برای دفن است؛ «در عصر امپریالیسم، دمکراسی نسبت به فاشیسم امتیازی است، در هر موردی، هر جاییکه آنها در مقابل همدیگر قرار گیرند پرولتاریای انقلابی از دمکراسی بر علیه فاشیسم حمایت می کند». این مسئله بهره برداری از تضاد است. اما در حد اعلائی زیرکی «ما از دمکراسی بورژوایی نه با ابزار دمکراتیک بورژوایی بلکه با متد مبارزات طبقاتی، که تعویض دمکراسی بورژوایی با دیکتاتوری پرولتاریا را تدارک می بیند، دفاع می کنیم.» در پاسخگویی به اینچنین یاوه سرائی هایی می بینیم (با اینکه امروزه آشکار است که در اسپانیا همچون جاهای دیگر) قوای دمکراتیک، نه چندان جدی در تضاد با قوای فاشیسم، برای کشتار پرولتاریا با دیگر جریانات متحد می شوند.

علاوه بر این، این عدم مداخله نشان داده است که حتی در صحنه رقابت های داخلی امپریالیستی، کشورهای دمکراتیک و فاشیست مراقب بوده اند تا با کاهش مقابله هایشان، کوشش هایشان را در از میان بردن پرولتاریای

اسپانیا، و محبوس نمودن کارگران دیگر کشورها در «اتحاد مقدس» (Sacred Union)، یکپارچه کنند.

معهدا، آقای کراکس در آرزوی دفاع از دموکراسی بورژوازی با ابزار پرولتری می باشد. چگونه؟ هرچند می بایست آزمون انجام شده توسط تروتسکیستها در اسپانیا را مورد ارزیابی قرار دهیم، آنچه را که ما به شدت زیر سؤال قرار می دهیم روانه کردن کارگران به جبهه های نظامی همه تحت «اعلان» ضرورت مبارزه اجتماعی بود. پس از آن، از کراکس چه می شنویم؛ سیاستی که به گمان او مناسب پووم است، همراه با افزودن حمایت از شوراها و بالاتر از همه عوام فریبی لفظی که ما بخوبی می دانیم. آنها حتی نمی پرسند که آیا پرولتاریا می تواند با بکارگیری ابزار مبارزه طبقاتی از مواضع بورژوازی دفاع کند، که آیا در اینچنین کوششی، پرولتاریا زمین خاص خود را ترک نمی کند و با پرش بداخل کشتار جمعی جنگ امپریالیستی وارد نمی شود. در دوران امپریالیسم چرا دموکراسی برای خودش بر علیه فاشیسم امتیاز کسب نموده است؟ و اگر پرولتاریا ظرفیت دفاع بر علیه فاشیسم را داراست چرا نباید مستقیماً برای اهداف خود بجنگد؟ هنوز خیلی مشخص تر، چرا تأیید شده که کارگران اسپانیا اگر از دولت بورژوازی و دموکراسی دفاع کنند، تنها قادر به شکست فرانکو هستند. اگر این صحیح بود، کارگران به آسانی می توانسته اند انقلاب کنند چرا که حکومت، خود را تحت «پوشش» آنها قرار داده است. ما از خودمان می پرسیم به چه علت آنها این کار را نکردند؟ در واقعیت گرچه، حتی اگر برایمان اهمیتی نداشت که آیا پرولتاریا بصورت دمکراتیک تحت سلطه قرار گرفته یا با خشونت، انتخاب مابین اشکال اطاعت به اراده کارگران بستگی ندارد. تجربه تاریخی بما نشان می دهد که هرگاه کارگران به دفاع از دموکراسی وادار می شوند، با تهیه بستری به سود فاشیسم تمام می شود. حماقت محض است که «امتیاز» دمکراتیک اختراع کرده و پرولتاریا را قهرمان انتحار خودش سازیم.

درست بمانند، دیوانگی دائمی است، اگر بپنداریم که کارگران پس از جنگیدن برای دموکراسی بورژوازی، بسوی مبارزه برای انقلاب پیش خواهند رفت. در انقلاب روسیه «تزه های آوریل» با معیاری شبیه به آنچه که از وقایع ۱۸۴۸ فرانسه برخاست، الهام نشد و بعلاوه در روسیه مابین بورژوازی و فئودالیسم درگیری وجود داشت. اسپانیا دیگر یک انقلاب بورژوازی در پیش رو نداشته و تنها در حال حاضر پرولتاریا می تواند مشکلات اقتصادی (که قرنها زندگی طفیلی طبقات حاکم که توسط بورژوازی اسپانیا حل ناشدنی نشان داده شده است) را حل کند. با اینحال از نظر کراکس، پیروزی نیروهای جمهوریخواهان می بایست منجر به ظهور حتمی جنگ داخلی بوده باشد. همکار وی -تروتسکی- پیشتر درباره چین موقرانه توضیح داده بود که پیروزی چیانگ کای شک (Chiang Kaishek) منجر به جنگ داخلی در ژاپن خواهد شد.

نتیجه: بلشویک-لنینیستها بیرق را افراشته، مغرور از سازش ناپذیری‌شان، از استقلال ملی چین و از کومین‌تانگ (Kuomintang) حمایت کردند.

اینها چه «مارکسیستها»ی بزرگی هستند که از پرولتاریا می‌خواهند جانش را فدای بورژوازی کند و طبیعتاً که امیدوارند تلی از اجساد در لحظه «پیروزی» منجر به شورش شود. مثال اسپانیا بی نظیر است. هر پیروزی نظامی به دنبال خود سرکوب کارگران را در پی داشته است. روزهای مه ۱۹۳۷، پس از تحکیم ارتش جمهوریخواهان و پیشرویشان به طرف مادرید (Madrid) رخ داد. خود لنین بر شکستهای امپریالیسم روسیه حساب می‌کرد تا کارگران را با شکست طلبی انقلابی آشنا سازد، اما، تروتسکی (کراکس) بر پیروزی جمهوریخواهان حساب می‌کند. چنانکه «اولی» (لنین) فهمیده بود، ارتشی که از حکومت بورژوایی فرمان می‌گیرد، یک ارتش کاپیتالیستی است که باید نابود شود. «دومی» (تروتسکی) تصور می‌کند که امکان پذیر است علی‌رغم حکومت بورژوایی ماهیت ارتش را با تبلیغات، بدون صدمه به مبارزه بر علیه فرانکو، تغییر داد.

در کلیه این موارد، با مسأله دولت بطور جدی برخورد نمی‌شود گویا کمون پاریس و اکتبر ۱۹۱۷ وجود نداشته‌اند. ولی مسأله دولت با ملاحظاتی درمورد «استراتژی»، خالی از هرگونه معنایی، در غیاب رهبریت شوراهای که ضروری است بوجود بیایند تا مبارزه را به جلو سوق دهند، جا عوض می‌کند.

مرکز بین‌الملل چهارم در مه ۱۹۳۷ یک قطعنامه درباره اسپانیا منتشر نمود. در چهارچوب گروه‌بندیهای تروتسکیستی، اختلافاتی نه بر اساس خود مسأله اسپانیا، بلکه درباره پشتیبانی از پووم، همچنانکه بر علیه سیاست آن مبارزه می‌کردند، پیش آمد. تروتسکی چراغ سبز حمله به آن طیف از پووم‌یستها در محدوده Generalitat را داده بود. بلشویک-لنینیستها می‌رفتند تا، در سرزمین "دون کیشوت" رهسپار حمله با نیزه به آسیاب بادی، بخش «اسپانیایی»‌شان را بیابند. قطعنامه مزبور، ایام مه ۱۹۳۷ را به جولای ۱۹۱۷ روسیه تشبیه کرد. کجاست آن حزبی که برای اکتبر آماده شود؟.

(از چنین حزبی) هیچ اثری نمی‌توان یافت، چرا که، به کارگران توسط احزاب خودشان خیانت شد و سرکوب این نکته را فهماند که دولت کاپیتالیستی یک «صورت ظاهری» کم اهمیت نبوده و می‌تواند احترام به نظم را بوجود بیاورد. برای تروتسکیستها، انحراف انقلاب اسپانیا از لحظه‌ای تاریخ می‌خورد که نیروهای نظامی، مسلح شده و کمیته‌های کارگران منحل گشتند. افسوس!

آیا زمانیکه کارگران ناتوان از مبارزه برای شکست دولت بورژوایی هستند، انقلاب وجود داشت؟ البته شورش روزهای

نخستین احساس مباحات و یک کاراکتر طبقاتی داشت، ولی نیروهای نظامی کانالهایی بودند که کارگران را به جنگ امپریالیستی کشاندند. برای این آقایان محترم:

**«مهمترین مسأله، بوجود آوردن یک رهبریت بلشویک در گرماگرم جنگ بود که درسهای اشتباهات**

**گذشته را مقایسه کرده و در تداوم مبارزه مسلحانه بر علیه فرانکو، خواهد دانست، چگونه بطور موثری**  
**تسوده‌ها را در کمیته‌ها بسیج کند، آنها را بر علیه دولت بورژوازی برانگیزاند و در لحظه مناسب با قیام**  
**آن را خرد کند...»** (تأکید از ماست).

تروتسکیست‌ها چشم براه ساختن یک حزب «در گرماگرم جنگ» هستند، گویا هرگز لنین در حیات نبوده و همچنین آن تجربه تاریخی که بما نشان می‌دهد یک حزب نمی‌تواند از کوچکترین بخش‌های تروتسکیستی بوجود بیاید، که اما محصول انتخابی از ایده‌ها، کادرها و سیر حوادث است. «شدت و بحران جنگ» آزمایش قطعی برای این گروه‌هاست نه زمان ایجاد آن. اصرار در آرزوی ادامه دادن مبارزه بر علیه فرانکو در زمین کاپیتالیستی، و بسیج کارگران در زمین طبقاتی‌شان، آیا این جماعت قادر به توضیح دادن هستند چگونه می‌توانیم از عهده دو چیز متفاوت و کاملاً متضاد در یک زمان بر ائیم؟ حقایق باقی می‌مانند. پووم آن ترانه را، نخست با اجرای آن در وزارتخانه‌ها و سپس در زندانها، سر داده است. آنارشویست‌ها می‌بایست فهمیده باشند که ضروری است بدون غوطه‌ور شدن در فکر انقلاب، به جنگ بروند. پس بدین ترتیب آیا تروتسکیست‌ها منتظرند تا پست‌ها را در دولت بورژوازی انتخاب کنند؟ برخی از آنان درمی‌یابند که وراجی کردنشان تنها یک مغزشویی شرم‌آورانه است.

نتیجه، فقط تماماً کلیشه‌ای است. ضروری است که دولت را در "لحظه مناسب" ناپود کنیم. وه! چنانکه همه مان می‌دانیم این شعار برای رفرمیست‌ها چقدر گرامی است. اما چه کسی آن "لحظه مناسب" را تشخیص خواهد داد؟ بدون شک حوادث! پیروزی نظامی حبشه؟ ولی لازم است تا وقتی که در انتظاریم در لشکرهای جمهوریخواهان بجنگیم تا دولت، خود را تازه نفس کند و برای مدت نامحدودی آن "لحظه" را به تعویق بیندازد.

بمنظور توضیح این نثر اصیل، ما بلشویک-لنینیست‌هایی را داریم که یک بیانیه در اوت ۱۹۳۷ صادر کردند، با این توضیح «که تا زمانیکه پرولتاریا قادر به گرفتن قدرت نیست، ما در چهارچوب رژیم کاپیتالیستی در حال انتقال، از حقوق دمکراتیک کارگران حمایت خواهیم کرد». سانتریست‌ها به تنهایی همچون قهرمانان دمکراسی بورژوازی دیده می‌شوند.

سرانجام، با آخرین مرحله وقایع در اسپانیا، که دیگر خیلی آشکار بود یک جنگ امپریالیستی در جریان بوده و

بطور بیرحمانه‌ای در حال قتل عام هزاران پرولتر و خانواده‌هایشان است، تروتسکی -حکمران «نظم» در بارسلونا (به همانگونه که در بورگس Burgos بود) با کلمات با ابهت به سخن در آمد. او "آخرین اخطار" اش را صادر نمود. این تنها درسهایی بود که او از طرف بین‌الملل چهار توانست از دو سال جنگ بیرون بکشد.

تروتسکی خیلی وعده می‌دهد ولی چیزی برای عرضه ندارد. مایل است تا با محدود نمودن خود به انجام آن وعده‌ها با تواضع، با کراکس مخالفت کند (و با دلیل!). وراجی را به کناری می‌نهد، جاییکه اظهار می‌کند نبرد دوفره واقعی در اسپانیا مابین بلشویسم و منشویسم بود. البته جریان بلشویکی «به شیوه کامل و ورزیده‌ای» در بخش تروتسکیستی بیان می‌شود. ما می‌توانیم اهمیت «نبرد» مابین منشویسم و بلشویسم را تصور کنیم از آنجایی که تا همین چند ماه پیش اخیر از آنها خبری نبوده (پس از آن هم فقط در تئوری وجود داشته‌اند) و برخی از عناصر جدیداً صادر شده به اسپانیا سازماندهی خواهند شد (شاهد این اعتراف در «نبرد کارگران» بلژیک باشید). تروتسکی، از آنجاییکه چیزی درک نمی‌کند، از این موقعیت بوسیله مقایسات تاریخی در می‌رود. ما را به سرگردانی در کلاف سر در گم ترمیدور (Thermidor) تهدید می‌کند: در یک زمان ترمیدور یک چشم‌انداز است، در زمان دیگری در می‌یابیم که در پشت سرمان بوده و تمامی وضعیت شوروی را توضیح می‌دهد که هیچ شباهتی با انقلاب فرانسه نداشت. در اسپانیا ضروری بود طرح انقلاب روسیه را بخاطر بیاوریم تا بفهمیم که نمی‌دانیم وقایع اسپانیا را چگونه توضیح دهیم. واقعیت این بود که به اصطلاح منشویکها به مانند به اصطلاح بلشویکها («عالی») و «غیر عالی» در زبان آنها) از همان موضع مرکزی دفاع کرده‌اند یعنی امروز دفاع از دمکراسی و شکست فرانکو، «فردا» رسیدگی به مسائل انقلاب. به این طریق است که آنها همدست "جبهه خلق" در براه انداختن جنگ و فرو نشاندن تمامی امکانات انقلاب می‌شوند.

تروتسکی در مقاله‌اش نشان می‌دهد هنگامیکه کارگران در جریان جنگ داخلی به رهبریت بورژوازی تسلیم شوند، شکستشان غیر قابل اجتناب است. اما آیا کراکس نمی‌گوید که علیرغم همه اینها، پیروزی کابالیرو بر فرانکو ممکن بود؟ و بعلاوه، کارگران خودشان را به بورژوازی تسلیم نموده‌اند! آه بله! ما بایستی به همراه کابالیرو بدون تسلیم شدن به وی مبارزه کنیم، اینطور نیست؟ تروتسکی می‌بایستی در ابرها می‌زیسته زیرا دولت کاپیتالیستی که ارتش جمهوریخواهان را در اختیار داشت با مسئله بدینگونه برخورد می‌نمود. مطابق با معیار بورژوازی، جنگ ضدفاشیستی را رهبری خواهد کرد و یا جنگی در میان نخواهد بود. ولی دولت در یک جبهه مستقیم که از فرانکو پنهان نیست این کار را انجام خواهد داد. ما نمی‌توانیم به دمکراسی بورژوازی در جنگ

ملحق شویم و در عین حال خودمان را از آن جدا بدانیم. این دو سال ثابت کرده است که، در این زمین، پرولترها مجبور بوده‌اند استمرار آرمانهای اجتماعی‌شان را تماماً به نام منافع جنگی که نماینده‌اش دولت بوده واگذارند و حاکمیت قانون را دوباره استوار سازند.

تنها بر اساس درجه ترفندهاست که تروتسکی همیشه پناهگاهی می‌یابد. در اسپانیا با «سایه بورژوازی» اتحادی وجود داشته است برای اینکه بورژوازی، با اکثریت کلانش، از عهده فرانکو برآمده است. بدینترتیب، این «سایه» خیلی توانمند بوده چرا که اسپانیای جمهوریخواه، دولت کاپیتالیستی را دست‌نخورده نگاه داشت و نه تنها با آن پیمان بست بلکه احزاب «جبهه خلق»، «پووم»، آنارشیستها و خود تروتسکیستها نیز با آن پیمان بستند. از آنجاییکه کسی با یک «سایه» نمی‌جنگد هیچکس خواب حمله به دولت و براندازی بورژوازی را ندید. با این وصف، با مقداری سرعت، این «سایه» در سرکوب ضد کارگری شکل و بدنه بخود گرفته و گماشتگان سوسیالیست و سانتریستش با شدت قابل ملاحظه‌ای عمل نموده و داغ از گيجی کشتار هر مرحله از جنگ را تبدیل به یک مرحله از برپایی مجدد جامعه سنتی بورژوازی می‌کنند.

البته اینجا و آنجا در «آخرین اخطار» کلماتی پیدا می‌شود که گمان کنیم نوآوری رخ داده است، اما قبل از این که حالت جدی‌تری بخود بگیرد همه‌اش فقط حرف است. با مسئله دولت برخورد نشده است. آیا باید کارگران در چهارچوب ارتش جمهوریخواهان که مضمون طبقاتی آن توسط طبقه در قدرت تعیین می‌شود، مبارزه کنند؟ بله، تروتسکی ملتفت شد اما ضروری است که توده‌های انقلابی «یک دستگاه دولتی که مستقیماً و بلادرنگ اراده آنها را بیان می‌کند» داشته باشند. این دستگاه از نوع همان شوراهاست. لکن در شوروی، شوراها براساس چشم‌انداز شکست‌طلبی و نابودی ارتش بورژوازی بوجود آمده و بدست بلشویکها رسیدند. با این وجود، این یک حقیقت است که بمنظور محافظت انقلاب مداوم، تروتسکی بایستی از دمکراسی جمهوریخواهان بر علیه فرانکو حمایت کند و این، شکست‌طلبی را حذف می‌کند. از قرار معلوم، در این شرایط شوراها به یک خواب و خیال می‌ماند اما حداقل ما تسلی مخالفت با ایده را داشته‌ایم.

باز هم، تروتسکی چند پاسخ دندان‌شکن درمورد جنگ داخلی پیش‌بینی می‌کند مبنی بر اینکه بورژوازی در محدوده جمهوریخواهان بر علیه پرولتاریا آغاز به حرکت کرده، ولی فراموش می‌کند که چگونگی آنرا به ما بگوید. چونان «بهترین جنگجو در خط مقدم» در جنگ بودن، دقیقاً بدانگونه که تروتسکی به آنارشیستها توضیح داد، آنارشیستهایی که فرصت خواهند داشت در برابر توده‌ها، مواضع خیانتکاران را مورد اتهام قرار دهند؟ آری!

چگونه او می‌تواند پرولتاریا را بدون هیچ چیز به درون جنگ داخلی هل دهد، بدون هیچ چیزی که، جبهه‌های نظامی را نابود کند؟ معمای بجا مانده از تروتسکی، در انتها به همان اندازه ابتدا، تاریک و سیاه می‌باشد. در مرحله اول، آیا ضرورتی دارد از برادری استثمارشدگان در دو طرف جبهه حمایت کنیم، تا دولت کاپیتالیستی را نیست و نابود کنیم؟ اینجاست که خط تمایز بین پارتیزانهای شرم‌آور (شیفتگان جنگ امپریالیستی در اسپانیا یا چین) با انترناسیونالیست‌ها را می‌یابیم. تروتسکی و بین‌الملل چهارم وی انتخابشان را کرده‌اند. وقایع اسپانیا این را با قطعیت اثبات نموده است. ما نیز انتخابمان را کرده‌ایم و بدین خاطر است که خودمان را از آنان نه بر سر تفاوت‌مان، بلکه بر اساس مسئله طبقاتی جدا می‌سازیم. مُقدر شده که این "درس‌های" تروتسکیستی در کشورهای دیگر نیز تکرار شوند. "اخطارها"ی آنان آشکارا انحرافاتی است که قرار است ذهن کارگرانی را مغشوش سازد که ممکن است به حقایقی دست یابند.

#### زیرنویس‌ها:

- ۱- نشریه "بیلان" شماره ۴۴ مراجعه شود.
- ۲- متن ادیت شده اصلی نشریه "اکتبر" دست نخورده است.
- ۳- تروتسکی مجبور بود بعنوان یکی از شرایط پناهندگی سیاسی‌اش در نروژ از کلیه فعالیت‌های سیاسی پرهیز کند.
- ۴- برای اطلاعات بیشتر در این مورد رجوع کنید به مقاله درباره فاشیسم در "نشریه کمونیست بین‌الملل" شماره ۱۲.
- ۵- هدف این مقاله نوشته‌ای از تروتسکی تحت عنوان «درسهای اسپانیا: آخرین اخطار» که در هفدهم دسامبر ۱۹۳۷ نوشته شده است میباشد. این نوشته را می‌توان در مجموعه آثار لئون تروتسکی با عنوان «انقلاب اسپانیا (۱۹۳۱-۹)» انتشارات پت‌فایندر سال ۱۹۷۳ صفحات ۲۶-۳۰۶ بدست آورد.